

قسمت آخر:

توضیح:

مطلب پیش رو، ترجمه بخشی است از فصل دوم کتاب تئاتر برای بچه‌ها نوشته کارگردان و تهیه‌کننده باسابقه تئاتر کودکان و نوجوانان «دیوید وود» (David Wood). کتاب فوق در هفت فصل، به تشریح دقیق و جامع پیرامون نویسندگی، اقتباس، کارگردانی، بازیگری و تهیه‌کنندگی تئاتر ویژه کودکان و نوجوان - توسط گروه‌های حرفه‌ای - می‌پردازد. نویسنده کتاب در بخشی از مقدمه در خصوص انگیزه‌اش برای نوشتن چنین کتابی می‌گوید: «در این کتاب سعی کرده‌ام عشق و علاقه‌ام به تئاتر بچه‌ها را با خواننده تقسیم کرده و وی را جهت ورود به این عرصه جذاب و هیجان‌انگیز تشویق نمایم. همچنین سعی نموده‌ام این اندیشه غلط که نویسندگی، اقتباس، کارگردانی و بازیگری نمایش کودک کار ساده‌ای است را از ذهن‌ها برداریم. تئاتر بچه‌ها نه تنها کار سهلی نیست بلکه اغلب به بدترین شکل تولید می‌شود؛ چرا که پیرامون تئوری‌های چنین نمایشی مطالب کمی به چاپ رسیده است و به تبع آن پژوهندگان این عرصه موفق به درک و وسعت این شکل نمایشی نشده‌اند.»

خصوصیات مشترک در مخاطب کودک

اگر تصویر کنیم که در هر اجرا با صدها مخاطب کودک و یا نوجوان مواجه هستیم، این سؤالات در ذهنمان شکل می‌گیرد که: ماهیت این موجودات کوچک چیست؟ چگونه می‌توانیم ماهرانه هوش و حواس آنان را سمت خود هدایت کنیم و اوقات خوبی برایشان فراهم نماییم؟ از چه خصوصیات مشترکی می‌توانیم بهره ببریم؟ و چه خصوصیات مشترکی می‌تواند برای ما مشکل‌ساز باشد؟

۱- کودکان مشتاق عدالت‌اند

من معتقدم کودکان با حس فطری عدالت متولد می‌شوند. این مسئله البته هیچ ربطی به رشد اخلاقی آنان و یا درک تفاوت بین خیر و شر ندارد؛ بلکه صرفاً به گرایشی فطری نسبت به انصاف و عدالت مربوط می‌شود. به نظر می‌رسد کودکان از سال‌های اولیه عمرشان می‌فهمند که با تمام افراد باید به طور مساوی رفتار کرد. بنابراین، در یک نمایشنامه، هنگامی که شخصیتی با شخصیت دیگر، ناعادلانه برخورد

بچه‌ها چگونه به تئاتر واکنش نشان می‌دهند؟

نویسنده: دیوید وود

مترجمان: رکسانا شاه‌جانی

سید حسین فدایی حسین



می‌کند، همچون شعله‌ای است که به طور ناخودآگاه خون کودک را به جوش می‌آورد. این حس غریزی مشترک برای حمایت از فرد بازنده، اهرمی بسیار قوی و اساسی برای ماست که به وسیله آن واکنش مخاطب را کنترل کنیم. به ندرت می‌توان کودکی پیدا کرد که حامی آدم‌های بد باشد چرا که اکثر کودکان ذاتاً مایلند عدالت همه جا را فرا گیرد.

۲- بچه‌ها دوست دارند تا حدی بترسند

«در یکی از تحقیقاتمان می‌خواستیم کودک مبتلا به ترس را در اجرای یک نمایش، مورد آزمایش قرار دهیم. بنابراین، با موافقت او، به یک تئاتر رفتیم تا در کنار بزرگ‌ترها و دوستانش نمایشی را تماشا کند. هم می‌خندیدند و فضا امن بود آن قدر که او به هیچ وجه از تاریکی سالن نمی‌ترسید. پرده بالا رفت و بچه‌ها، رقصان و زیبا لیخن می‌زدند. ناگهان صدایی مهیب به گوش رسید، «دنگ!» و پادشاه بدجنس، هاهاهاهاهاکنان (قهقهه زنان) با جوراب شلواری قرمز رنگ و دود نارنجی، ظاهر شد. من بلافاصله مانند تیری که از کمان خارج شده باشد سمت راهرو دویدم. و این در حالی بود که صدای جیغ بچه‌ها را از داخل سالن می‌شنیدم. (چون احتمال می‌دادیم مشکلی پیش بیاید، صندلی‌ها را به حالت کتابی درآورده بودیم)

لحظه‌ای بعد در سراسر، موقعیتمان را بازنگری کردیم و پس از بررسی در پشتی سالن تئاتر، دوباره به صندلی‌هایمان برگشتیم. او، جلوی صندلی‌ام ایستاده و محکم من را گرفته بود. لحظاتی گذشت تا اینکه دوباره اعتماد به نفسش را به دست آورد. مدتی بعد، آن قدر اعتماد به نفس او بالا رفته بود که در نیمه دوم نمایش، پابرهنه روی صندلی‌اش ایستاده بود و فریاد می‌زد: «بز به چاک پادشاه بدجنس!»

(«لیبی پروس»، چرا نمی‌توان یک کودک ایده‌آل بزرگ کرد)

در وضعیت عادی، اغلب کودکان از یک موقعیت ترسناک می‌هراسند. اکثر ما به یاد می‌آوریم که در قسمتی از سریالی مانند دکتر هو یا در جادوگر از آن ساحره بدجنس ترسیده باشیم. در چنین لحظاتی گاه پشت کاناپه پنهان می‌شدیم و زیرچشمی به صفحه تلویزیون نگاه می‌کردیم، می‌خواستیم ببینیم چقدر جرئت می‌کنیم چشم‌هایمان را باز نگه داریم. البته همیشه از حضور والدین در اتاق

مطمئن بودیم و خود اتاق برای ما محیط آشنایی بود. بنابراین، این ترس آن قدر غالب نمی‌شد که باعث ناراحتی شود. در تئاتر هم همین اتفاق می‌افتد. در اطراف کودکان دوستانشان، والدین و دیگران هستند و میزان مشخصی ترس، واقعاً خوشایند است.

من فکر می‌کنم به همین دلیل است که بسیاری از افسانه‌های شاه و پری، که سال‌های طولانی مشهورترین نمونه‌های ادبیات کودکان بوده‌اند، گاهی حاوی لحظات ترسناک هستند.

نیل پستمن^۲ در کتابش محو شدن دوران کودکی^۳ می‌گوید: همان گونه که «بتلهایم» در مزایای استفاده از جادو خاطرنشان کرده است، اهمیت افسانه‌های شاه و پری در قابلیت آن‌ها نهفته است به طوری که زشتی را به شکلی نشان می‌دهند که کودکان می‌توانند با آن یکی شوند بدون آنکه آسیبی ببینند. «حقیقت این است که نمی‌توانیم تجربیات تلخ زندگی را از کودکان پنهان کنیم. بنابراین، بهترین راه آن است که تلاش کنیم این تجربیات را طوری به آن‌ها نشان دهیم تا نهراسند و این آمادگی را پیدا کنند تا بتوانند با ناملایمات زندگی مواجه شوند. تئاتر به همراه ادبیات، نقش بسیار مهمی در این فرایند بازی می‌کند.

از سوی دیگر این سخن، تمایل فراوان کودکان را به جهان ماوراءالطبیعه، سحر و جادو و دیوها و غول‌ها، تشریح می‌کند که همگی از قابلیت‌های نمایشی فراوانی برخوردار هستند. هر چند می‌دانم که برخی، مایلند استفاده از سحر و جادو و شخصیت‌هایی مانند جادوگران و ساحران را در کل آثار ادبیات کودکان منع کنند. آن‌ها معتقدند چنین مفاهیمی، کودکان را با دنیایی تیره‌تری آشنا می‌کند؛ دنیایی که سالم نیست. در زمان اجرای نمایش «مگ و ماگ» که بر اساس کتاب‌های معروفی درباره یک ساحره، گریه و جغد او تهیه شده بود، شنیدم که یک کشیش تازه مسیحی شده به والدین سفارش کرده است تا کودکان را به تماشای چنین نمایشی نبرند چون به اعتقاد او این اثر کودک را به بد رفتاری تشویق می‌کند. به نظر من چنین اظهار عقیده‌ای بسیار تأسف‌آور بود چون مگ، ساحره‌ای است که به خاطر عدم کارایی وردهایش و به خاطر مهربان بودن با دوستانش مشهور شده است. مطمئن بودم آن کشیش، اصلاً نمایش را ندیده بود چرا که این نمایش به هیچ وجه نمی‌توانست برای مخاطبش

خطرناک باشد. جذب یا سانسور کردن داستان‌ها تنها به این دلیل که درون‌مایه ماوراءالطبیعی دارند، اشتباه تأسف‌آوری است. این کار درستی نیست که پیشینه غنی فرهنگی و ادبی خود را از کودکان دریغ کرده و دنیای تخیل آنان را محدود نماییم و صرفاً به موضوعات خوشایند و شوخی‌های سرگرم‌کننده در نمایش بپردازیم.

۳- کودکان خراب‌کارانی سالم (بی‌خطری) هستند

این حقیقتی انکارناپذیر است که رفتارهای بی‌ادبانه برای کودکان جالب و مضحک است. در جمع بزرگسالان، استفاده از جوراب‌های بدبو، پوشیدن لباس‌های زیر، کوتاه، تنگ و پاره و مانند این‌ها کارهای پسندیده‌ای نیستند اما همین موضوعات باعث تحریک شیطنت کودکان می‌شود.

آلیسون لاری^۴ نویسنده کتاب بی‌نظیر در مقابل بزرگسالان، هرگز درباره خراب‌کاری بچه‌ها در ادبیات کودکان به آثار کلاسیک متعددی در این زمینه، از آلیس در سرزمین عجایب تا پیتربن، اشاره می‌کند که شامل دیدگاه مخرب کودک به جهانی است که بزرگسالان ساکن آن هستند:

«این‌ها آثار برجسته دوران کودکی‌ام بودند که نویسندگان آن‌ها کودکان بودن آن را فراموش نکردند. به هنگام خواندن آن‌ها خواننده احساس می‌کرد به یک شناخت ناگهانی رسیده و یا اثری فراوانی در او آزاد شده است. این کتاب‌ها و آثار دیگر مانند این‌ها، خیال‌پردازی، سرکشی، حاضر جوابی، فرار کردن از خانه و پنهان کردن افکار و احساسات شخصی از بزرگسالان بی‌عاطفه را توصیه کرده‌اند و حتی گرمی داشته‌اند. آن‌ها اداها و رفتارهای بزرگسالان را به هم می‌ریزند و نهادهایی از قبیل مدرسه و خانواده به سخره می‌گیرند. خلاصه اینکه آن‌ها مخرب بودند، درست مانند شعرها و جوک‌ها و بازی‌هایی که در حیاط مدرسه یاد گرفتیم.»

در سال‌های اخیر، «رلد دال» با گنجاندن تابوها و موضوعاتی با مضمون سرکشی و طغیان در کتاب‌هایش، محبوبیت بسیاری در میان کودکان به دست آورده است. وقتی «غول بزرگ مهربان» را می‌نوشت، می‌دانست ذهن مخاطبش مجذوب غول‌های ترسناک بچه‌خوار خواهد شد. او می‌دانست که کودکان از صدای گاز معده آن «غول بزرگ مهربان» از خنده

یک پودینگ (که مگس از آن ساخته شده بود) را با قاشق می‌خورند، اما کمی تردید داشتیم که کودکان بتوانند ارتباط منطقی و لازم را میان مگس پودینگ و رانسبیل (قاشق) ایجاد کنند اما جای نگرانی نبود. وقتی مصاحبه‌کننده رادیو، در جلسه پایان اجرا، با لحن تحقیرآمیزی پرسید چرا روی زمین، مگس پودینگ باید از رانسبیل بترسد، دختری از بین مخاطبان با دلخوری پاسخ داد: خوب کیک پودینگ رو با چی می‌خورین؟

نگرش منطقی بچه‌ها توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که آن‌ها طرفدار داستانی هستند که اول، وسط و آخر دارد. البته لزومی ندارد همیشه این فاکتورها به ترتیب سنتی اجرا شوند چون آن‌ها کاربرد فلاش بک در نمایش را درک می‌کنند؛ به شرط آنکه بدون ابهام و با شفافیت کامل اجرا شود. برخلاف بزرگسالان، کودکان نکات مبهم نمایش را تا پایان آن با یک گره‌گشایی قانع‌کننده دوست دارند. آن‌ها داستانک‌های فرعی زیاد را در نمایش دوست ندارند زیرا باعث انحراف از مسیر اصلی داستان می‌شوند.

شوآکنش بچه‌ها متفاوت و غیر قابل پیش‌بینی است

هیجانان و احساسات بچه‌ها در دو یا چند اجرا مانند یکدیگر نیست. بعضی از مخاطبین، بیشتر از دیگران می‌خندند و برخی دیگر سریع‌تر به روند داستان واکنش نشان می‌دهند. مخاطب کودک، غیرقابل پیش‌بینی است و شما باید آمادگی هر واکنش یا هر اتفاق غیر منتظره‌ای را داشته باشید. هرگز توقع نداشته باشید نمایش را همان گونه که تمرین کرده‌اید، اجرا کنید. مخاطب کودک می‌تواند با قوه تخیل و منطقش شما را دستپاچه و سر در گم کند، طوری که تمام سعی و تلاشتان صرف این شود که جلوی خنده مخاطب را بگیرید یا حتی گاه کاملاً مات و مبهوت می‌مانید که چه کاری باید در مرحله بعد انجام دهید؟ این وضعیت می‌تواند در هر قسمت از نمایش، به خصوص زمانی که مشارکت مخاطب را می‌طلبید پیش آید.

برای مثال، بعضی از مخاطبان، نظر یکی از کودکان را می‌گیرند و حاضر نیستند آن را رها کنند، بنابراین، اگر از همان ابتدا متوجه این



در نمایش ماجراهای دیگر نادی، قهرمان ما زنبور زهرداری بود که این طرف و آن طرف می‌پرید و سعی می‌کند تا پرواز کند. در یک اجرا، کودکی از میان تماشاگران با لحن دل‌گرم‌کننده‌ای فریاد زد: «اون نمی‌تونه تورو نیش بزنه نادی، چون تو چوبی هستی!» داشتن چنین حس منطقی به این معناست که حتی فانتزی‌ترین ایده‌ها باید کاملاً واضح و با دقت بسیار اجرا شوند. در نمایشنامه «جغد و پیشی رفتند...» از رانسبیل سپون یک شخصیت نمایشی ساختم. او یک «قاشق ترسو» بود که جرئت نفس کشیدن هم نداشت. اما فکر کردم اگر او تنها شخصیتی باشد که مگس پودینگ همیشه گرسنه بدذات از او می‌ترسد، خنده‌دار خواهد بود. بنابراین، او شخصیت مؤثری خواهد بود که مگس پودینگ را از خوردن جغد و پیشی دور می‌کرد. دلیل منطقی من برای توانایی رانسبیل این بود که در عالم واقعیت،

روده‌بر خواهند شد - صدای گاز معده برای همه ما آشناست اما به ندرت راجع به آن صحبت می‌کنیم - وقتی ساحره‌ها را نوشت، می‌دانست توجه کودکان معطوف این نکته خواهد شد که زنان معمولی در زندگی روزمره، ممکن است در حقیقت ساحره‌هایی باشند که از کودکان متنفرند. او می‌دانست کودکان از داستانی لذت می‌برند که کودک قهرمان داستان، حتی بعد از تبدیل شدن به موش، می‌تواند ساحره‌های بدجنس دنیا را شکست دهد. بدون شک، این داستان‌ها روی صحنه، شبیه یک رؤیا بود. من در خیال خود می‌توانستم صدای قهقهه کودکان را بشنوم زمانی که غول بزرگ مهربان گاز معده‌اش را در مقابل علیاحضرت خالی می‌کند و می‌دانستم که این لحظه برای او، بسیار ناراحت‌کننده خواهد بود.

۴- کودکان منطقی هستند



خود کودکان است. آن‌ها در مواقع هیجانی نمایش، بالا و پایین می‌پرند و نمی‌توانند جلوی هیجان خود را بگیرند. به طور مثال، ورود یک کانگوروی در حال پرش به صحنه، اغلب باعث آن می‌شود که کودکان توقع داشت بی‌حرکت روی صندلی بنشینند چرا که چنین رفتاری اصلاً متناسب با شرایط جسمی آنان نیست. گاه صندلی‌های به هم چسبیده در بعضی از سالن‌های تئاتر، باعث سر و صدا می‌شود چرا که این صندلی‌ها برای بچه‌ها راحت نیستند؛ حتی از روی آن‌ها لیز می‌خورند یا اسباب سرگرمی برای کودکان می‌شود تا با آن‌ها بازی کنند.

با این حال، تمام سر و صداها را نمی‌توان منطقی و بجا قلمداد کرد و حتی کودکان را در این ارتباط مقصر دانست. بسیاری از سر و صداها یا بچه‌ها، مانند «هو کردن»، گفت‌وگوهایی مانند: می‌خوام برم خونه یا صحبت‌های ناشی از خستگی را می‌توان در مشکلات نوشتاری، بازی و یا کارگردانی نمایش، جست‌وجو کرد زیرا فردی که نقش اصلی را در تهیه نمایش دارد، به طور کامل نتوانسته است اهمیت داستان و نیاز به ارتباط عاطفی کودکان با نمایش را درک کند. وظیفه سازندگان تئاتر کودکان است که به واکنش‌ها و اعتراض‌هایی که مخاطب کودک بروز می‌دهند، توجه کنند و احتمال کسل شدن بچه‌ها را تا آن حد کاهش دهند که آن‌ها زمان فرصت فکر کردن به فعالیت‌های جایگزین را نداشته باشند.

مسئله نباشید نتیجه کار واقعاً دل‌سردکننده خواهد بود. به عنوان نمونه، در نمایش مرد زنجبیلی، نمک (سالت) درباره راه‌های گرفتن موش غارتگر (اسلیک موس)، با فلفل (پیپر) صحبت می‌کرد؛ در قسمتی از نمایش، نمک می‌گفت: «باید دنبال چیزی باشیم که باعث بشه اون (موش) مثل مجسمه خشکش بزنه» و «فلفل» باید جوابش را می‌داد. اما متأسفانه، بازیگر نقش «فلفل»، بعد از واژه «خشکش بزنه»، در دادن پاسخ مکث بسیار کوتاهی داشت؛ یک کودک زیرک، خیلی سریع متوجه مشکل «فلفل» شد و فریاد زد: از یخ استفاده کنید! پیشنهاد او کاملاً منطقی بود. واقعاً یخ، «موش» را منجمد و خشک می‌کرد اما در کابینت آشپزخانه‌ای که نمایش در آن اتفاق افتاد یخی نبود. تمام مخاطب‌ها این واژه را گرفتند و چند دقیقه‌ای آن را بی‌امان تکرار کردند. در حالی که بازیگران سر در گم، سعی می‌کردند تا خون‌سردی‌شان را حفظ کنند، آن‌ها مرتب فریاد می‌زدند: «یخ، یخ، یخ» در این حالت، بازیگران، بچه‌ها را نادیده گرفتند و بازی را ادامه دادند تا به قسمت‌های مهیج بعدی بازی رسیدند و توانستند دوباره توجه مخاطب را به نمایش جلب کنند. اساساً پاسخ دادن به بچه‌ها یا وارد شدن در بحث‌های آن‌ها، غیرممکن است چون در چنین شرایطی، بچه‌ها به هیچ وجه توجهی به بازیگران ندارند؛ آن‌ها فقط از اظهار نظرشان لذت می‌برند.

۶- کودکان در طول اجرا سر و صدا می‌کنند
به خاطر داشته باشید علی‌رغم سرگرم‌کننده و لذت‌بخش بودن اجرا مخاطب کودک به ندرت می‌تواند تماشاگر کاملاً ساکت و آرامی باشد بنابراین، کمی سر و صدا در اجرا، امری قطعی است.

سر و صدای بچه‌ها در سالن اجرا، می‌تواند صدای آن‌ها به هنگام صحبت کردن با والدین یا زمزمه کردن با آن‌ها به هنگام توضیح مطلبی برای خواهر، برادر کوچک‌تر یا دوست‌شان باشد. این سر و صداها نشان‌دهنده کسالت یا خستگی آنان نیست بلکه واکنشی است کاملاً طبیعی، چون آن‌ها اغلب درباره آنچه در صحنه می‌بینند و می‌شنوند صحبت می‌کنند. بعضی از این سر و صداها هم به خاطر حرکات فیزیکی

۷- مخاطبان کودک به بازی پاسخ می‌دهند.
در اکثر نمایش‌های کودکان، زبان وسیله اصلی برقراری ارتباط است اما گفت‌وگوها باید با بازی توأم باشد تا گریایی بصری و حرکتی ایجاد کند.

همیشه در نمایشی که به ظاهر برای کودکان اجرا می‌شود اما شخصیت‌ها در آن بی‌کار نشسته‌اند و فقط صحبت می‌کنند، تردید کنید. اکثر اوقات، حرکات اشخاص برای بچه‌ها بسیار جالب‌تر از صحبت‌های آن‌هاست. تئاتر کودک نباید صحنه مناظره باشد بلکه صحنه، صحنه عمل است. فکر نمی‌کنم کودکان یونان باستان، هرگز از نمایش‌هایی که در آمفی‌تئاترها اجرا می‌شد، لذت برده باشند. آن‌ها اغلب شاهد بوده‌اند که پیکری روی صحنه ظاهر می‌شود و تمام وقایع مهیجی که خارج از صحنه و در میدان نبرد اتفاق افتاده است را برای جمع بازگو می‌کند. کودکان بیشتر علاقه‌مندند که این وقایع را به چشم ببینند تا اینکه صرفاً

شده و آوازهای رمانتیک می خوانند، پرهیز کنید. به طور کلی، بچه‌ها حوصله صحنه‌های عاشقانه، به خصوص لحظه‌های همراه با آوازاها و غزل سرایی‌ها را ندارند. در یک نمایش کودکان، گفت‌وگو کردن و حتی نشان دادن انتظار در صف دست‌شویی، به مراتب بهتر از نمایش چنین رمانس‌هایی است.

لحظه‌های رمانتیک عاشقی و دلدادگی برای کودکان جالب نیست. البته آن‌ها از اینکه دو نفر یکدیگر را دوست داشته باشند کاملاً خشنود می‌شوند اما دردسرهایی که پیش از رسیدن دو نفر به یکدیگر، آن‌ها را به ستوه می‌آورد، برای کودکان جالب‌تر است. دردسرهای عاشقانه، فرصتی به مخاطب می‌دهد تا از عشاق حمایت کند و تأثیر منفی لحظه‌های ناامیدی را خنثی نماید.

۱۰- کودکان عاشق حیوانات و اسباب‌بازی‌ها هستند

وقتی ازوپ، حیوانات را به عنوان شخصیت‌های قصه‌های اخلاقی خود انتخاب کرد، کاملاً از انتخابش آگاه بود. با نگاهی به شخصیت‌های محبوب ادبیات کودکان، متوجه می‌شویم که تعداد زیادی از آن‌ها حیوانات هستند. اکثر این حیوانات، شخصیت انسان‌گونه‌ای دارند، با عواطف انسانی ظاهر می‌شوند و اغلب در جوامع زندگی می‌کنند که یادآور جوامع انسانی خود ماست. اما نویسندگان ادبیات کودکان می‌دانند که واکنش مخاطبان آن‌ها به حیوانات بسیار مثبت‌تر از واکنش آن‌ها به هم‌نوعانشان است. دلیل این علاقه چیست؟ آیا به این دلیل است که کودکان بر حیوانات تسلط دارند؟ یا کودکان آسیب‌پذیری حیوانات را درک می‌کنند و این حس، آن‌ها را تشویق می‌کند تا از حیوانات دفاع کنند؟ یا دلیل ساده‌ای دارد، مثلاً اینکه حیوانات صرفاً جذاب هستند؟ واضح است که اگر من به دنبال شخصیتی هستم که بتواند بلافاصله از لحاظ عاطفی با کودکان ارتباط برقرار کند، احتمالاً حیوان آرامی را انتخاب می‌کنم که شرایط زندگی با او، رفتار غیرعادانه‌ای داشته است.

به همین ترتیب، کودکان از شخصیت‌های اسباب‌بازی نیز لذت می‌برند. اسباب‌بازی‌ها برای آن‌ها آشنا هستند، همانند دوستانی که کودکان با آن‌ها در بازی هاشان سهیم می‌شوند و باعث می‌گردند تا داستان‌ها را باور کنند.

۱۱- بچه‌ها به داستان‌ها عشق می‌ورزند
برای نمایش کودکان، یک متن داستانی مناسب لازم است. ایده‌آل آن است که از داستان‌های فرعی زیاد در جریان داستان



خانگی‌مان با آن‌ها صحبت کنیم، هوش و درک آن‌ها را ناچیز شمرده‌ایم. این جلف‌بازی‌ها در نوشتار یا اجرا، قطعاً باعث می‌شود که آن‌ها هیچ توجهی به نمایش نکنند.

۹- بچه‌ها صحنه‌های عاشقانه را دوست ندارند
از صحنه‌هایی که در آن پرنس و پرنسس (عاشق و معشوق) در چشم‌های یکدیگر خیره

بشوند. چه بسا حرکت هماهنگ گروه کر در اجرای یک اپرا، برای بچه‌ها جالب‌تر از دیدن یک نمایش پر از مکالمه باشد.

۸- بچه‌ها دوست ندارند تحقیر شوند.
بچه‌ها از اینکه دست کم گرفته شوند ناراحت می‌شوند. اگر مسائل را بیش از حد ساده کنیم و یا با چهره‌ای و صدایی مسخره، مانند حیوانات



اصلي، استفاده نشود. حتی نمایشی که صرفاً هدف آموزشی دارد، مانند نمایشی در مورد حفظ محیط زیست، باید از طرح (داستانی) قوی، منسجم، منطقی و جالبی برخوردار باشد. از سوی دیگر، موضوع اصلی داستان باید واضح و مشخص باشد. در زمان اجرای یک نمایش، فرصتی برای پرداختن به جزئیات غیر ضروری نیست؛ بنابراین، وقایع داستانی باید بسیار موجز و در عین حال منسجم باشد؛ به طوری که حذف بخشی از آن، باعث از دست رفتن معنای متن گردد.

یک تمرین مؤثر در این رابطه، مقایسه یک رمان ویژه بزرگسالان با یک رمان موفق کودکان است. رمان نویس کودکان، برای تشریح وقایع و وقت کمتری تلف می کند. او هرگز صفحات آغازین اثرش را صرف توصیف مناظر طبیعی به هنگام طلوع یا غروب خورشید نمی کند. بر خلاف رمان نویس بزرگسال، نویسنده کودکان، هیچ نیازی به تشریح جزئیات روانی شخصیتها احساس نمی کند. از سوی دیگر، رمان کودکان، از دیالوگها و خط داستانی قوی و واضحی برخوردار است و توجه اصلی نویسنده به عمل است تا بازتابها و انعکاس وقایع.

از جنبه ای دیگر، مفاهیم و وقایع داستانی باید در حد درک و فهم بچهها باشد؛ هر چند این به معنای ساده نگری نیست. یک طرح (داستانی) ساده همانند طرحی ساده انگارانه نیست اما ممکن است نقطه شروع هر دو یکی باشد. مثلاً طرح [داستان] ساده نمایش مرد زنجبیلی این است که فاخته درون ساعت دیواری، صدایش را از دست می دهد و در پایان داستان دوباره آن را به دست می آورد. زمانی داستان این نمایش ساده نگارانه خواهد بود که توجه ما صرفاً به اتفاقاتی معطوف شود که فاخته در مسیر به دست آوردن صدایش با آنها مواجه می شود. در حقیقت، طرح کلی داستان شامل یک ایده اصلی می شود که با شخصیت های دیگر در ارتباط است. در این نمایش، ما شاهد گذران زندگی در بوفه یک آشپزخانه هستیم اما صدای فاخته، ایده و انگیزه اصلی در شکل گرفتن داستان می باشد. در نمایش جغدو پیشی رفتند... طرح داستانی بسیار ساده است. جغد و پیشی (گره) می خواهند ازدواج کنند، آنان با قایق به سرزمین های دور مسافرت کرده و به سرزمینی می رسند؛ در آنجا خوکی به آن ها حلقه ای می دهد و بوقلمونی آنها را به عقد یکدیگر در می آورد. از آنجا که «جغد» و «پیشی» در طول راه با خطرات زیادی مواجه می شوند، چنانچه طرح اصلی فقط به این وقایع بیردازد، به نظر من ساده نگارانه خواهد بود. اگرچه سفر جغد و پیشی بر از اتفاقات و شخصیت های عجیب



و غریبی است که از تخیل ادوارد لیر نشئت گرفته است اما همان طرح اصلی، تمام اجزای داستان را در کنار هم حفظ می کند. در یک کلام می توان گفت: طرح های فرعی باید مستقیماً با مضمون اصلی ارتباط داشته باشند و با آن در پیشبرد داستان سهیم شوند.

1. Doctor who
2. The wizard of oz
3. Neil Postman
4. The Disappearance of child hood
5. Alison Lurie
6. Not in Front of the Grown- UPS
7. More Adventures of Noddy
8. Edward Lear